

دو فصل‌نامه‌ی علمی-پژوهشی زبان و ادبیات
فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فسا
س ۹، ش ۲ (پیاپی ۱۹)، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

پوچ انگاری در ادبیات داستانی ایران و عرب

دکتر مریم محمدزاده

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران

چکیده

بدبینی به هستی و مناسبات آن، همواره در طول تاریخ بشر مطرح بوده است؛ لیکن روی کرد به آن به صورت یک مکتب فکری رسمی و با نام نهیلیسم از ثمرات مدرنیسم می‌باشد که به موازات ادامه‌ی حیات در آثار فیلسوفان و متفکران در اشعار شعرای زبان فارسی و عربی بازتاب یافته است. از آن‌جا که یکی از به‌ترین روش‌های تبیین یک مسأله، مقایسه‌ی آن با نمونه‌ای هم شأن و هم جنس است، نوشتار حاضر با روش توصیفی-تحلیلی، عناصر و مؤلفه‌های نهیلیسم را در آثار صادق هدایت و زکریا تامر به عنوان دو نویسنده‌ی پیش‌تاز در داستان‌نویسی مدرن ایران و سوریه که به پوچ‌انگاری گرایش یافته‌اند مورد کاوش قرار داده، تا برخی از آسیب‌های مترتب بر این مکتب فکری مشخص شود و عوامل روی آوردن این دو نویسنده به اندیشه‌های نهیلیستی مورد بررسی قرار گیرد.

یافته‌ها نشان می‌دهد که علی‌رغم تعلق هدایت و زکریا تامر به دو فرهنگ و دو جامعه‌ی متفاوت، پوچ انگاری، بدبینی نسبت به فرد و جامعه، مرگ‌اندیشی و درون‌گرایی، بر افکار هر دو مستولی است و آشنایی با آثار متفکران غرب، استبداد و خفقان داخلی از عوامل مشترک و مؤثر در سوق دادن هر دو نویسنده به نیست انگاری بوده است.

واژگان کلیدی: نهیلیسم، صادق هدایت، زکریا تامر، درون‌گرایی، مرگ‌اندیشی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۱۲/۱۸

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۵/۱۴

Email: ay_maryam@yahoo.com

۱- مقدمه

۱-۱- تعریف موضوع:

نهیلیسم که عمری به درازای تاریخ بشری دارد، در برهه‌های زمانی مختلف نمودهای گوناگونی داشته است. نفرت از حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و تربیتی از منشأهای تکوینی نهیلیسم و مایه‌های ابتدایی آن در جوامع اولیه است که نوعی ترک دنیا، خودفراموشی و بی‌اعتقادی به هدف‌دار بودن عالم را به دنبال داشته است تا این که در سده‌های اخیر به وسیله‌ی فیلسوفانی چون شوپنهاور و نیچه به عنوان یک مکتب فکری و فلسفی اعلام موجودیت کرد و در پیشروی هیچ‌انگاران‌اش نه تنها دین، مذهب، اخلاق و باورهای اعتقادی؛ بلکه خالق جهان و آفریننده‌ی هستی را مورد ستیز قرار داد. این مشرب فکری و فلسفی در غرب، توسط فیلسوفانی چون نیچه تثویز شده؛ لیکن به موازات ادامه‌ی حیات در اندیشه‌ی فیلسوفان و متفکران، در شعر و ادب عربی و فارسی رسوخ یافته است. در این میان صادق هدایت و زکریا تامر به عنوان میراث‌دار این گونه تفکرات در ادبای سلفی همچون خیام و ابوالعلائی معری از سویی به عنوان پرچمدار داستان‌نویسی مدرن ایران و عرب تحت‌تأثیر اندیش‌مندان نهیلیست معاصر غرب بودند و از سوی دیگر به علت یأس و ناامیدی از بهبود اوضاع حاکم بر جامعه، به پوچ‌انگاری سوق یافتند. این نوشتار با هدف بررسی مؤلفه‌های نهیلیست به بررسی تطبیقی بدبینی این دو شاعر پرداخته و عوامل روی آوردن آنها به این مکتب فکری را مورد بررسی قرار می‌دهد.

۱-۲- ضرورت تحقیق:

بررسی و مقایسه‌ی برخی از عناصر مشترک نهیلیستی در آثار هدایت و زکریا تامر راهی است که می‌تواند گوشه‌ای از زوایای ناپیدا و کمتر شناخته شده‌ی آرا و اندیشه‌های این دو نویسنده‌ی نوپرداز ایرانی و عرب و چرایی و چه‌گونگی روی کرد آنها به این افکار را مورد کاوش قرار دهد.

۱-۳- پرسش‌های تحقیق:

- نهیلیسم در آثار صادق هدایت و زکریا تامر دارای چه مؤلفه‌هایی است؟
- چه تشابه و تفاوتی در اندیشه‌های نهیلیستی هدایت و تامر وجود دارد؟
- عوامل مؤثر در روی آوردن هدایت و تامر به اندیشه‌های نهیلیستی چه بوده است؟

۱-۴- پیشینه‌ی پژوهش:

درباره‌ی بررسی تطبیقی مؤلفه‌های نهیلیسم در آثار صادق هدایت و زکریا تامر پژوهشی تاکنون انجام نشده است. از معدود آثاری هم که در زمینه‌ی نهیلیسم و اندیشه‌های نهیلیستی می‌توان مورد استناد قرار داد، درباره‌ی نهیلیسم و سیر تطور آن (زرشناس، ۱۳۹۴) است که به حوزه‌ی معنایی این اصطلاح در فلسفه و تاریخ و انواع آن و نیز صور بروز

آن در آثار برخی از متفکران می‌پردازد و چگونگی سیر آن را تا امروز مورد تحلیل قرار می‌دهد. نیست‌انگاری، خاستگاه، اقسام و پیامدهای آن از منظر نیچه (کرباسی‌زاده‌ی اصفهانی، امامی، ۱۳۹۴) به تشریح مبسوط گونه‌های نیست‌انگاری از نظر نیچه پرداخته است. "رنالیسم و نهیلیسم" نقدی بر مبانی معرفت‌شناختی ضد رنالیسم (صادقی، ۱۳۹۰)، نهیلیسم و تأثیر آن بر نقاشی معاصر (کیا، ۱۳۷۹)، جلوه‌های نهیلیسم در اشعار ایلیا ابوماضی (مشایخی و دهنوی، ۱۳۹۰) از دیگر پژوهش‌های انجام شده در این زمینه است. در زمینه‌ی بررسی آثار صادق هدایت و زکریا تامر از منظر ادبیات تطبیقی نیز آثار ارزشمندی به رشته‌ی تحریر درآمده است که عبارتند از: بازتاب مصادیق فقر فرهنگی و سلطه‌ی سلطنت در پهنه‌ی داستان کوتاه صادق هدایت و زکریا تامر (عبدی و مرادی، ۱۳۹۱)، تحلیل تطبیقی عنوان داستان در آثار صادق هدایت و زکریا تامر (محمدی، غفوری حسن‌آباد و حق‌دادی، ۱۳۹۳)، خوانش هرمنوتیکی نام داستان در آثار صادق هدایت و زکریا تامر (غفوری، ۱۳۹۲). علاوه بر این، تامر و هدایت در زمینه‌های متعدد دیگری نیز مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته‌اند و آثار ارزشمندی در مورد آنها به چاپ رسیده است که از آن میان است: خودکشی در آثار صادق هدایت و گی‌دوموپسان (نذری دوست و بهنوش، ۱۳۸۹)، بررسی افکار و باورهای گنوسی ابوالعلا معری و صادق هدایت (اردستانی، ۱۳۹۲)، بررسی وجوه اشتراک و افتراق داستان‌های کوتاه آنتوان چخوف و صادق هدایت (شکروی و صحتی، ۱۳۸۶)، مطالعه‌ی تطبیقی رؤیا در بوف کور اثر صادق هدایت و اورلیا اثر ژرار دونروال (گندم‌زاده و کی‌فرخ، ۱۳۸۸)، نگاهی به طنز اجتماعی در دو اثر از آنتوان چخوف و صادق هدایت (نصراصفهانی و فهیمی، ۱۳۹۰)، نگاهی موازی به زندگی و آثار صادق هدایت و سهراب سپهری (طهماسبی، ۱۳۸۸)، گوتیک در ادبیات تطبیقی، بررسی برخی از آثار صادق هدایت و ادگار آلن پو (حسینی فاطمی، مرادی مقدم و یحیی‌زاده، ۱۳۹۲)، بررسی تطبیقی رمانتیسم اجتماعی در داستان کوتاه گیله‌مرد اثر بزرگ علوی و النهر زکریا تامر (پروانه، سلیمی، حسنی، ۱۳۹۴)، تحلیل برخی داستان‌های مجموعه‌ی دمشق‌الحرائق زکریا تامر از منظر رنالیسم جادویی (سلیمی، قبادی، عبادی، ۱۳۹۲).

۱-۵- روش پژوهش و چهارچوب نظری:

در این تحقیق از روش کتابخانه‌ای و شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی استفاده شده است. گردآوری و طبقه‌بندی اطلاعات، تجزیه و تحلیل و دست یافتن به یافته‌ها و استنتاج کلی، ساختارهای اساسی این پژوهش را تشکیل می‌دهد. ابتدا نگاهی اجمالی به نهیلیسم شده، سپس عناصر و مؤلفه‌های آن در آثار هدایت و تامر به صورت تطبیقی مورد کاوش قرار گرفته و در نهایت عوامل مؤثر در گرایش آنها به این مکتب فکری تحلیل گردیده است.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- تعریف و مفهوم نیهیلیسم:

نیهیلیسم از ریشه‌ی کلمه‌ی لاتین nihil یعنی «هیچ چیز» گرفته شده و چنان که که از نامش پیداست فلسفه‌ی رد یا انکار بعضی یا تمامی جوانب اندیشه‌ی حیات است. «پدیده‌ای است که در راستای تاریخ به وجود آمده است؛ جریانی که شالوده‌ی آن ریشه‌کن کننده‌ی حیات حقیقی انسان است و هرگونه باور و ثباتی را ویران می‌کند». (کیا، ۱۳۷۹: ۲۲) «عام‌ترین معنای فلسفی این اصطلاح گاهی به نظریاتی نسبت داده می‌شود که مدعی‌اند؛ عدم واقعاً به معنایی وجود دارد». (شایگان، ۱۳۷۱: ۲۳) به عبارتی «نیهیلیسم، وضعیت روان‌شناختی و معرفت‌شناختی است که در آن معنای زندگی، هستی، بودن، خود و حیات از دست می‌رود و در پی آن شرایطی اضطراب‌آفرین و سردرگمی روحی ایجاد می‌شود» (زمانیان، ۱۳۸۵: ۸۸) و «برترین ارزش‌ها، ارزش خود را از دست می‌دهند». (نیچه، ۱۳۸۲: ۶۳) «برای یک نیهیلیست نه تنها جهان و زندگی، بی‌معناست، بلکه ناامید از یافتن معنا توسط ایدئولوژی‌ها و اندیشه‌های متافیزیکی است». (زمانیان، ۱۳۸۵: ۹۲) از نظر نیچه «دنیای ماوراءالطبیعه‌ای وجود ندارد. هیچ حقیقت بالفعلی در ماورای اشیاء یعنی ماورای پدیده‌های کم‌عمق و سطحی وجود ندارد. نه قادر متعالی در کار است و نه زندگانی بعد از مرگی؛ بنابراین مقوله‌های سنتی اخلاقی هم فاقد معنا هستند. خیر و شرفی نفسه وجود ندارند، اعمال شر از غریزه‌ی صیانت ذات ناشی می‌شود و خیر مفهومی قراردادی است». (فرنسل، ۱۳۸۷: ۱۰۹) در واقع نیهیلیسم، به بی‌معنایی و بی‌هدفی جهان و هستی بشر معتقد است و طبق آن نه خلقت جهان، هدف و معنایی دارد و نه هستی بشر معنادار و هدف‌مند است. خدا وجود ندارد. زندگی هیچ معنایی ندارد و هیچ عملی نسبت به عمل دیگر رجحانی ندارد؛ لذا بشر با باورها و آموزه‌های دینی فاصله می‌گیرد و حتی آن را برای زندگی این جهانی خود نارسا و غیرضرور می‌شمارد؛ بنابراین معنویت مجالی برای هم‌راهی با حیات آدمی نمی‌یابد و بی‌هدفی و پوچی و سردرگمی او را احاطه می‌کند. هیچ جهتی در کار نیست. معلوم نیست به کدام سو باید رفت، چه باید کرد و از چه اجتناب نمود زیرا جهت‌نمایی وجود ندارد، هدف، غایت و حقیقتی موجود نیست تا به سوی آن حرکت کرد یا به سوی او شتافت. این تصویر یأس‌آور وحشت‌ناکی است که نیهیلیست‌ها از جهان و آدمی ترسیم می‌کنند: جهانی تهی از معنا و فاقد هدف و جهت، سرشار از پوچی و لبریز از عدم!

۲-۲- مؤلفه‌های نیهیلیسم در آثار صادق هدایت و زکریا تامر:

زکریا تامر (متولد ۱۹۳۱ در دمشق) و صادق هدایت (متولد ۱۲۸۱ در تهران)، از پیش‌گامان داستان کوتاه امروزی و از شاخص‌ترین نویسندگان ادبیات سیاه معاصر هستند

که در کنار تأثیرپذیری از نویسندگان غربی مانند سارتر، ادگار آلن پو، کافکا و دیگر ادبایی که در روند ادبیات جهانی نقش داشتند، با توجه به مکتب‌های ادبی و فلسفی غرب، از جمله اگزیستانسیالیسم، اکسپرسیونیسم و سورئالیسم توانستند با هنر ذاتی خود و نگاه دردمندانه به لایه‌های درونی جامعه، طرحی نو در ادبیات سرزمینشان پی‌ریزی کنند. این دو نویسنده هر چند در دو محیط متفاوت رشد و نمو یافتند و دو فرهنگ مختلف را تجربه کردند؛ لیکن با توجه به درد مشترکی که از ناروایی‌های جامعه در روح‌شان حادث شده بود به آغوش نیهیلیستی پناه بردند که مؤلفه‌های آن در آثارشان عبارتند از:

۲-۱-۲- یأس:

هدایت و تامر به دلیل اندیشه‌ی نیهیلیستی از زندگی مأیوس هستند. هدایت، زندگی را عبث به شمار می‌آورد و هر چند در زنده به گور به دنبال انگیزه‌ای برای زیستن می‌گردد تا بتواند زندگی خود را توجیه کند؛ انگیزه‌ای نمی‌یابد. هیچ چیز و هیچ کس او را به زندگی وابستگی نمی‌دهد؛ لذا ادامه دادن به زندگی را بی‌هوده می‌شمارد و ضمن این که خود را چون میکروبی برای جامعه تلقی می‌کند (هدایت، ۱۳۴۲ الف: ۲۶-۲۲) با حالت یأس آلودی می‌گوید: «دیگر نه آرزویی دارم و نه کینه‌ای، آن چه که در من انسانی بود از دست دادم... من خودپسند، ناشی و بیچاره به دنیا آمده بودم... دیگر نمی‌توانم با زندگی گلاویز بشوم... من دیگر نمی‌خواهم نه ببخشم و نه بخشیده بشوم» (همان: ۳۶-۳۷). نامه‌ی ۲۳ مهرماه ۱۳۲۷ ش. به جمال‌زاده، نیز نشان دهنده‌ی یأس اوست:

«نه حوصله‌ی شکایت و چسنا له دارم و نه می‌توانم خودم را گول بزنم و نه غیرت خودکشی دارم. فقط یک جور محکومیت قی‌آلودی است که در محیط گند بی‌شرم ... باید طی کنم. همه چیز بن بست است و راه گریزی نیست» (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۲۷۴). شخصیت بریده از زندگی داستان زنده به گور، علت این یأس و سرخوردگی را در زنده ماندن از سر ناچاری و پشت کردن مرگ به خود بیان می‌کند.

«به کسی که دستش از همه جا کوتاه بشود، می‌گویند: برو سرت را بگذار بمیر. اما وقتی که مرگ هم آدم را نمی‌خواهد، وقتی که مرگ هم پشتش را به آدم می‌کند، مرگی که نمی‌آید و نمی‌خواهد بیاید. همه از مرگ می‌ترسند من از زندگی سمج خودم» (هدایت، ۱۳۴۲ الف: ۱۱-۱۰). ریشه‌ی این همه یأس و ناامیدی و بی‌زاری از زندگی را هم در وضعیت اجتماعی و ظلم حاکم بر جامعه می‌یابد و آن را در قالبی استعاری این گونه بیان می‌کند: «شنیده‌ام وقتی که دور کژدم آتش بگذارند خودش را نیش می‌زند آیا دور من یک حلقه‌ی آتشین نیست؟» (همان: ۳۵).

تامر نیز فرازها و فرودها، پستی‌ها و بلندی‌های اطراف خود را درک نکرده و زندگی را

یک‌نواخت و بی‌معنا می‌پندارد؛ چنان که راوی داستان رَجُلٍ مِّنْ دَمِشَقٍ با نهایت استیصال و با بیانی یأس‌آلود از حتمی بودن برآورده نشدن آرزوهایش سخن به میان می‌آورد : «مالجدواری من تكدیس الامنیات اذا كنت اثق بانئى لن انا لواحده منها» (تامر، ۱۹۸۷: ۷۲).

۲-۲-۲- درونگرایی:

علی‌رغم این که هدایت در بسیاری اوقات، شخص اهل معاشرت و اجتماعی به نظر می‌آمد؛ لیکن تفحص در زندگی او نشان دهنده‌ی میل او به انزوا و درون‌گرایی است. در خانه‌ی محقری در یک محل ساکت و آرام که در اطراف خرابه‌ای در خارج شهر بود به دور از آشوب و جنجال زندگی مردم به سر می‌برد (هدایت، ۱۳۵۱: ۶) و احساس می‌کرد که موجود تنهایی است که به این دنیا پرت شده است؛ از این‌رو، به خلق قهرمانانی سرخورده، تنها و انزواطلب که همسو با احساساتش باشند، روی آورد. زنده به گور، سه قطره خون، و بوف کور، تصاویری از انسان‌های منزوی و تنهایی هستند که از جامعه می‌گریزند و به گوشه‌ای پناه می‌برند. تاریک‌خانه، قوی‌ترین تصویر از این دست است که در آن، تاریکی، انزوا و درونگرایی را جزء ذات انسان می‌پندارد و تمامی تلاش‌های بشر برای رهایی از آن را بیهوده می‌شمارد و می‌گوید: «افسوسی که دارم اینه که چرا مدتی بی‌خود از دیگران پیروی کردم. حالا پی برده بودم که پرارزش‌ترین قسمت من همین تاریکی، همین سکوت بوده. این تاریکی در نهاد هر جنبنده‌ای هست، فقط در انزوا و برگشت به طرف خودمون، وختی که از دنیای ظاهری کناره‌گیری می‌کنیم به ما ظاهر میشه اما همیشه مردم سعی دارن از این تاریکی و انزوا فرار بکنن ...» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۳۴).

قهرمانان داستان‌های تامر نیز به سبب تناقضی که میان دنیای آرمانی خود و جهان بیرون می‌بینند به انزوا روی می‌آورند و بدون تلاش برای ایجاد تغییر، با تسلیم شدن در مقابل واقعیت به عالم درون پناه می‌برند. داستان الرجل-الزنجی، قصه‌ی جوانی است که از تنهایی خود آزرده‌خاطر است و با فرورفتن در رؤیا ارتباط عمیقی بین خود و من شخصی خود برقرار می‌کند. برای من درونش جسمی مجسم می‌کند و او را مرد زنگی می‌نامد و جز با او با کسی گفت‌وگو نمی‌کند:

«الرجل الزنجی صدیقی الا وحد و هو یحبنى بصدق و لا یفارقنی لحظه انه قابع فی داخلی و أنا أتحدث معه باستمرار» (تامر، ۱۹۸۷: ۱۴).

در داستان التثاوب نیز قهرمان تامر، ضمن آنکه تنها راه گریز از مشکلات خود را در پناه بردن به عالم درون متبلور می‌بیند، در برخورد با زندگی تلخی که با فقر و گرسنگی همراه است به توهّم می‌پردازد و در عالم خیال در جستجوی شهری جدید با مردمانی است که در آن از گرسنگی و دلتنگی خبری نباشد.

«أَغْمَضُ عَيْنِي وَ عُدْتُ أَحْلُمُ بِالرَّحِيلِ إِلَى مَدِينَةِ شَنْقَتِ الْجُوعِ وَالْكَآبَةِ وَالضُّجْرِ» (همان: ۶۸).
 ۲-۲-۳ پوچ انگاری:

استغراق در نهیلیسم، صادق هدایت و زکریا تامر را به جایی رسانده که زندگی را یک نواخت، بی معنی و بی مقصد تفسیر می کنند و احساس پوچی، احساس مشترک شخصیت های داستانی هر دو نویسنده است. به نظر هدایت، اگر انسان انگیزه ی مهمی برای زیستن نداشته باشد و عمر گرانیامیه ی خود را در خوردن و خوابیدن خلاصه کند زیستن برایش دردآور است. در داستان س.گ.ل.ل اگرچه انسان در رفاه و آسایش زندگی می کند؛ ولی از آن جا که هیچ انگیزه ی بالارزشی برای زیستن ندارد، زندگی در نظرش پوچ و بی معنی جلوه می کند. «احتیاج تشنگی، گرسنگی، عشق ورزی و احتیاجات دیگر زندگی برطرف شده بود، پیری، ناخوشی و زشتی محکوم انسان شده بود، زندگی خانوادگی متروک و همه ی مردم در ساختمان های بزرگ چندین مرتبه مثل کندوهای عسل زندگی می کردند؛ ولی تنها یک درد مانده بود یک دردی دوا و آن خستگی و زدگی از زندگی بی مقصد و معنی بود» (هدایت، ۱۳۳۱: ۹). هدایت به پوچی دنیا و نبودن هیچ گونه منظور و مقصودی در زندگی ایمان دارد و سرتاسر زندگی را «یک قصه ی مضحک و یک متل باور نکردنی و احمقانه» (هدایت، ۱۳۵۱: ۹۴) می بیند و زمانی که از دریچه ی اتاقش به بیرون نگاه می کند و سایه های تاریک درهم آمیخته ی درخت سیاه کنار دکان قصابی را می نگرد حس می کند که «همه چیز تهی و موقت است.» (همان: ۳۹) از این رو؛ به توابع زندگی رجاله ها تن در نمی دهد و ضمن اینکه زندگی خود را در یک منطقه ی سردسیر و در تاریکی جاودانه ای می یابد (همان: ۳۷) همه چیز را بازیچه می داند. «دنیا، مردم همه اش به چشم یک بازیچه، یک ننگ، یک چیز پوچ و بی معنی است» (هدایت، ۱۳۴۲ الف: ۲۸)

و معتقد است:

«همه ی کارهایی که کرده بودم و کاری که می خواستم بکنم و همه چیز به نظرم

بیهوده و پوچ بود. سرتاسر زندگی به نظرم مسخره می آمد» (همان: ۲۸)

زکریا تامر هم کوچک ترین امیدی به زندگی و آینده نمی بیند و هر اندازه پیش می رود، زندگی برایش پوچ تر و بی معنی تر می شود. شخصیت های داستانی مجموعه ی صهییل الجواد الابيض او، انسان های تنها و درمانده ای هستند که هیچ انگیزه و شور و نشاطی برای حیات ندارند و بر اثر معنا باختگی، احساس پوچی می کنند. روایت راوی داستان القبو در این مجموعه از وضعیت شخصیتی پرده بر می دارد که از شرایط زندگی یکنواخت خسته شده و امیدی به بهبود آن ندارد. «كَانَتْ كَابَتِي أَقْسَى مِنْ أَرْضٍ بِلَا مَطَرٍ وَلَمْ أَكُنْ أَكْثَرَ مِنْ كَوْمَةٍ بَائِسَةٍ لَا يَسْتَطِيعُ مُسَاعَدَتَهَا إِيَّاهُ» (تامر، ۱۹۸۷: ۳۲).

راوی داستان الرجل من دمشق نیز فردی گریزان از کار و فعالیت است که همیشه محتاج دیگران است. از سر بی‌پولی، روزی سه بار سر سفره‌ی مادرش می‌نشیند و هزینه‌ی سیگار، قهوه‌خانه و سینما رفتن را از مادرش می‌گیرد؛ از این رو، خود را جوانی احمق و بی‌خاصیت می‌بیند و از این رهگذر، زندگی را پوچ و بی‌معنا می‌یابد و در حدیث مونولوجی که با خود دارد می‌گوید وقتی انگیزه‌ای ندارم که به خاطر آن زندگی کنم و هیچ فایده‌ای در هستی من نیست چرا خودکشی نکنم؟

«لِمَاذَا أَعِيشُ مَا دَامَ لَيْسَ هُنَاكَ مَا أَعِيشُ مِنْ أَجْلِهِ وَ لَا فَايْدَهُ مُطْلَقاً فِی وَجُودِی لِمَاذَا لَا أَنْتَحِرَ» (همان: ۵۲).

زمانی هم که دروغین بودن زندگی دیگران، او را به تأمل وامی‌دارد، زندگی دیگران را همچون آینه‌ای می‌بیند که در آن پیهودگی زندگی خود و خالی بودنش از سعادت واقعی را می‌یابد. «كَانَتْ حَيَاةُ الْآخِرِينَ مَرَأَةً أَشَاهِدُ فِيهَا تَفَاهَةَ حَيَاتِي وَ خُلُوهَا عَنْ آيِ سَعَادَةٍ حَقِيقِيَّةٍ» (همان: ۵۲).

۲-۲-۴- مرگ‌اندیشی:

هدایت، به تبع افسردگی و تحت تأثیر فلسفه‌ی نیهیلیستی، با زندگی قهر است؛ از این رو، در آثار داستانی و نمایش نامه‌هایی چون سگ ولگرد، آبجی خانم، داش آکل، پروین دختر ساسان، زنده به گور، سه قطره خون و... بیزاری از زندگی و اشتیاق به مرگ را به طور گسترده‌ای انعکاس داده است. چنان‌که در داستان گجسته دژ، اصل اسارت‌ها را زندان زیستن می‌داند: «زندگی یک زندان است، زندان‌های گوناگون. ولی بعضی‌ها به دیوار زندان، صورت می‌کشند و با آن خودشان را سرگرم می‌کنند، بعضی‌ها می‌خواهند فرار بکنند، دستشان را بپیوده زخم می‌کنند و بعضی‌ها هم ماتم می‌گیرند، ولی اصل کار این است که باید خودمان را گول بزنیم، همیشه باید خودمان را گول بزنیم، ولی وقتی می‌آید که آدم از گول زدن خودش هم خسته می‌شود» (هدایت، ۱۳۴۱: ۱۷۳-۱۷۲) مرگ از دیدگاه او پایانی برای نیرنگ‌های زندگی است، به همین دلیل نه تنها از مرگ نمی‌هراسد؛ بلکه «نوعی وسواس (obsession) نسبت به مرگ دارد... این وسواس البته در حد یک فکر باقی نمی‌ماند، بلکه او را به نوعی دچار اشتیاق سوزان، غیر قابل کنترل و مکرر برای تخریب خود می‌کند که به شکل خودکشی ناموفق در دوران جوانی و موفقیت در این امر در پایان عمر متجلی می‌شود» (بهارلوئیان و اسماعیلی، ۱۳۷۹: ۳۸۶) باری، نیست‌انگاری و ناتوانی از رویارویی با مسائل، بیشتر قهرمانان داستان‌های او را به تبع طرز تفکر خود او، به خودکشی سوق می‌دهد. این قهرمانان که سرنوشتی محتوم به مرگ دارند مرگ را پایان‌بخش تهمت زندگی می‌دانند و همین امر سبب می‌شود تا برای رهایی از آن به خودکشی متوسل شوند. هدایت به ویژه

در زنده به گور و بوف کور با اندیشه‌ی مرگ و خودکشی گلاویز شده و معتقد است: «کسی تصمیم خودکشی را نمی‌گیرد، خودکشی با بعضی‌ها هست. در خمیره و در سرشت آنهاست، نمی‌توانند از دستش بگریزند...» (هدایت، ۱۳۴۲ الف: ۱۱) استغراق در نهیلیسم، هدایت را به جایی رسانده است که زمانی که با اندیشه‌ی مرگ گلاویز می‌شود به گورستان پناه می‌برد و ضمن اینکه بر مرده‌ها رشک می‌ورزد، مردن را سعادت و نعمتی می‌داند که ارزانی هر کسی نمی‌شود. «بی‌اختیار رفتم در قبرستان ... اسم برخی از مرده‌ها را می‌خواندم. افسوس می‌خوردم که چرا به جای آنها نیستم با خود فکر می‌کردم: اینجا چقدر خوشبخت بوده‌اند! ... به مرده‌هایی که تن آنها زیر خاک از هم پاشیده شده بود رشک می‌بردم» (همان: ۱۴)

یکی از واژه‌های پر بسامد آثار تامر نیز مرگ است. در مجموعه‌ی صهیل الجواد الابيض، بیشتر شخصیت‌ها آرزوی مرگ دارند و گاهی تصمیم به خودکشی می‌گیرند. در داستان المسرات الصغیره، راوی داستان که هر روز از درد پوچ‌گرایی به قهوه‌خانه پناه می‌برد تنه‌اراه‌گریز از این احساس را در انتحار و خودکشی می‌بیند؛ از این رو، مقدمات خودکشی‌اش را فراهم می‌سازد و با پس‌انداز پول توجیبی‌اش چاقوی تیزی می‌خرد که با آن به زندگی خویش خاتمه دهد. «اِشْتَرَيْتُ بِالنَّقُودِ الَّتِي اِقْتَصَدْتُهَا مُوسَى نَصْلَهَا اَبِيضٌ بَارِدٌ هَكَذَا سَأَمُوتُ... عِنْدِي سَيَنْتَهِي كَسَلُ شَيْءٍ» (تامر، ۱۹۸۷: ۵۳)

در داستان صهیل الجواد الابيض، راوی شیفته‌ی مرگ است و پوچ‌گرایی و نیست انگاری او را وامی‌دارد که از شور و هیجانی سخن به میان می‌آورد که زندگی از خلق آن عاجز است و تنها با مرگ به وجود می‌آید.

«سَأَمُوتُ خُطُوهُ وَاحِدَهُ إِلَى الْإِمَامِ وَأَهْرَبُ مِنْ تَعَبِ الْمَعْمَلِ وَالصِّيَاحِ وَالْوُجُوهِ الْقَاسِيَةِ ... سَأَمُوتُ وَابْتِدَأْتُ أَبْتَلَعَ الْحُبُوبَ الْمَلْسَاءَ الصَّغِيرَةَ وَأَنَا أَبْتَسِمُ مُشْفِيهِ هِيَ وَحْدَهَا بِاسْتِطَاعِهَا أَنْ تُنْقَذَنِي مِنْ تَعَاسَتِي» (همان: ۳۷)

۲-۲-۵- بدبینی نسبت به جامعه و افراد:

نهیلیسم تامر و هدایت، منجر به خلق عالمی در پس داستان‌های‌شان شده که مهم‌ترین ویژگی آن، مردم‌گریزی، دوری از آداب و سنن اجتماعی و بدبینی نسبت به جامعه و انسان‌ها است. وارونگی ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی، تزویر و ریاکاری، تقلب، خرافه‌پرستی، فریب‌کاری، مظلومیت زنان، فقر و بیکاری و... همه نشانگر وضعیت نابسامان و مبتذل جامعه‌ای است که دست در دست هم داده و با تیره کردن نقطه‌های روشن

امید در وجود هدایت، زمینه‌های تشدید یأس و بدبینی را در او فراهم آورده‌اند. «چهل و بی‌سوادى عموم مردم و خرافه‌پرستى طبقات محروم او را آزار مى‌داد. از تزویر و ریاکاری و سودجویی تحصیل‌کرده‌ها نیز رنج می‌برد. با ادبای رسمی و آکادمیک نیز که او را به بی‌سوادى متهم می‌کردند میانه‌ی خوبی نداشت حتی از دوستانش در گروه ربه که درباره‌ی غلط‌های املائی و انشایی بوف کور سخن گفتند، می‌رنجید. از حقوق و درآمد اندک خود و از اینکه ناشران آثار او را منتشر نمی‌کنند و خوانندگان از آنها استقبال نمی‌کنند، گله می‌کرد» (رضی و بهرامی، ۱۳۸۵: ۱۱۱)؛ لذا با به تصویر کشیدن زوایای مختلفی از محیط اجتماعی، با بیانی حاکی از عصیان و انزجار بر این گروه از افراد خرده می‌گیرد: «... درین محیط پست احمق نواز سفله پرور و رجاله‌پسند که شما رجل برجسته‌ی آن هستید و زندگی را مطابق حرص و طمع و پستی‌ها و حماقت خودتان درست کرده‌اید و از آن حمایت می‌کنید، من درین جامعه که به فراخور زندگی امثال شما درست شده، نمی‌توانم منشأ اثر باشم؛ وجودم عاطل و باطل است؛ چون شاعرهای شما هم باید مثل خودتان باشند. اما افتخار می‌کنم درین چاهک خلا که به قول خودتان درست کرده‌اید و همه چیز با سنگ دزدها و طرارها و جاسوسها سنجیده می‌شود و لغات، مفهوم و معانی خود را گم کرده، در این چاهک، هیچکاره‌ام ...» (هدایت، ۱۳۳۰: ۸۹) ناهمگونی هدایت با هنجارهای تعریف شده اجتماع موجب سوءظن او نسبت به مردم شده است؛ چنان که در جاهای مختلفی از دون ژوان در مجموعه‌ی سگ‌ولگرد، آنگاه که عاشق پیشگی مسخره‌ی تازه به دوران رسیده‌ها را بازگو می‌کند، به خوبی می‌توان انزجار نویسنده را از تیپهای دن ژوانی دریافت:

«دن ژوان نسبت به قضایایی که مربوط به او می‌شد، کیکش نمی‌گزید و کاملاً برایش طبیعی بود. من فهمیدم که حرفهای بی‌سروته، اداهای تازه به دوران رسیده، اطوارش، دروغهای لوس و تملقهای بیجائی که می‌گفت، قرت انداختن و خودآرایی‌اش، کاملاً بی‌اراده و از روی قوه‌ی کوری بود که با محیط و طرز محیط او وفق می‌داد. او حقیقتاً یک دن ژوان محیط خودش بود، بی‌آنکه خودش بداند.» (هدایت، ۱۳۴۲: ۳۸-۳۷) داستان مردی که نفسش را کشت، حکایت انسان سرگشته‌ای است که می‌خواهد از شر اجتماع به دین پناه ببرد؛ اما با مشاهده‌ی افراد دغل‌بازی که در ظاهر زندگی زاهدانه دارند؛ لیکن در پس پرده به زندگی شاهانه‌ی خود مشغولند به زندگی خود پایان می‌دهد. (هدایت، ۱۳۴۱) در داستان طلب آمرزش نیز افکار پوچ مردم روزگار به تصویر کشیده می‌شود. (همان) زکریا تامر نیز به عنوان عضوی از جامعه‌ی فقیر که به خاطر شرایط نامناسب اقتصادی، مجبور به ترک تحصیل شد نسبت به مردم و جامعه بدبین بود. در داستان

الرجل من دمشق، راوی داستان نفرت خود را از مردم برملا می‌سازد و اعلام می‌کند که بعضی اوقات دوست دارم که همه‌ی مردم تبدیل به سگانی شوند که حتی یک لحظه به شکلی آزار دهنده دست از پارس کردن برندارند.

«أَوَدُّ أَنْ يَتَحَوَّلَ النَّاسُ كَافَّةً إِلَى كِلَابٍ لَا تَتَوَقَّفُ لِحَظَةٍ عَنْ النَّبَاحِ بِصُورِهِ مَزْعَجَةٍ» (تامر، ۱۹۸۷: ۷۲)

این تنقّر تا بدان جا است که ایجاد دشمنی و درگیری بین مردم را از سرگرمی‌های خود معرفی می‌کند.

«هَوَايَتِي الْمُفَضَّلَةُ إِثَارَةُ الْمُشَاجِرَاتِ» (همان: ۷۴)

۲-۲-۶- پناه بردن به افیون و مشروب:

مشکلات و سختی‌های زندگی از نظر یک نهیلیست چنان درشت و بغرنج می‌نماید که تنها چاره برای گریز از ازدحام و هجوم این قبیل افکار را تخدیر قوّه تفکر می‌یابد و به جای چاره‌جویی و کوشش در پیدا کردن راه‌حل به پاک کردن صورت‌مسأله اقدام می‌کند. از این‌رو، هدایت و تامر به دلیل پیروی از اندیشه‌ها و آموزه‌های نهیلیستی در نوع نگاه خاص به دردها و مشکلات، برای آرامش درون و التیام شیوه‌های نامتعارف و غیرمعمول را در پیش می‌گیرند. هدایت، زندگی خود را زهرآلود می‌داند و برای گریز از رنج تحمّل نشان شوم زندگی دیرینه‌ی خود به شراب و افیون پناه می‌برد زیرا از نظر او «در زندگی زخم‌هایی هست که مثل خوره در انزوا روح را آهسته می‌خورد و می‌تراشد.

این دردها را نمی‌شود به کسی اظهار کرد... زیرا بشر هنوز چاره و دوايي برايش پيدا نکرده و تنها داروی آن فراموشی به توسط شراب و خواب مصنوعی به وسیله‌ی افیون و مواد مخدره است، ولی افسوس که تأثیر این گونه داروها موقت است» (هدایت، ۱۳۵۱: ۳) برای فراموشی معشوقی با اندام اثیری، باریک و دارای چشمان درشت متعجب، نیز به شراب و تریاک پناه می‌برد (همان: ۱۳). باری، استفاده از مشروبات الکلی و افیون چیزی است که هدایت بی پروا و گاه چنان با آب و تاب از آن سخن می‌گوید که گویی یکی از افتخارات زندگی اوست. «پای بساط تریاک، همه‌ی افکار تاریک‌رامیان دود لطیف آسمانی پراکنده کردم، در این وقت جسمم فکر می‌کرد. جسمم خواب می‌دید. می‌لغزید و مثل این که از ثقل و کثافت هوا آزاد شده در دنیای مجهولی که پر از رنگها و تصویرهای مجهول بود، پرواز می‌کرد. تریاک، روح نباتی، روح بطیء الحركت نباتی را در کالبد من دمیده بود. من در عالم نباتی سیر می‌کردم. نبات شده بودم.» (همان: ۷۸).

قهرمان و شخصیت داستانی تامر نیز شراب را از لوازم و ضروریات زندگی می‌شمارد و معنای زندگی در نزد او در مستی و شکم‌بارگی خلاصه می‌شود. در داستان صهییل الجواد الابيض

وقتی احساس پوچی، کارگر خسته را فرا می‌گیرد و ناامیدی، اضطراب و سردرگمی بر او غلبه می‌کند برای فرار از مشکلات وارد میخانه می‌شود و جام شراب را جرعه جرعه می‌نوشد و می‌گوید: «أَتَجَرَّعُ بَنَهُمُ خُمُوراً زَدَيْتُهُ، اللَّيْلُ دُونَهَا كَأَبِهَ فَاجِعَهُ وَ شَعَرْتُ بِشَوْقٍ أَلِي إِرْتِيَادِ غَابِ الْخَدِرِ وَ قَادَتْنِي قَدَمَايَ أَلِي خَمَارِهِ» (تامر، ۱۹۸۷: ۳۴).

در داستان الخبز و الکآبه وقتی روزنامه فروش، شایعه‌ی گران شدن قیمت باده را تکذیب می‌کند و اطمینان می‌دهد که قیمت عرق هیچ تغییری نکرده است، مرد جوان خوشحال می‌شود و ضمن آنکه زندگی را بدون شراب هیچ می‌انگارد، می‌گوید: «فَقُتِمَ الْعَرَقُ وَ النَّسَاءُ وَ الْخَبْزُ يَجِبُ أَنْ يَظْلَ عَلَى الدَّوَامِ رَخِيصاً. لَأَنَّ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ وَحْدَهَا تُعْطَى مَعْنَى مُتَعَةً لِلْحَيَاةِ» (همان: ۶۹).

۲-۳- عوامل سوق دهنده هدایت و تامر به نهیلیسم:

۲-۳-۱- زمینه‌های فکری:

هدایت به دلیل تحصیل در مدرسه‌ی وابسته به غرب به نام سن لوئی، و سپس عزیمت به اروپا و تسلط به زبان‌های انگلیسی و فرانسه با آثار اندیشمندان اروپایی آشنا گردید. در واپسین سال‌های زندگی خود نیز به افکار کافکا علاقه نشان داد. کتاب مسخ او را ترجمه کرد و پیام کافکا را نوشت و بدین گونه با نهیلیسم آشنایی یافت. تامر نیز از طریق مطالعه‌ی آثار ادبی نویسندگان بزرگ معاصر جهان از جمله ژان پل سارتر، آلبر کامو، کافکا و دیگر ادبا با اندیشه‌های متفکران غرب آشنا شد. او همچنین «کتاب‌ها و مقالات بسیاری را درباره‌ی مکاتب مختلف ادبی مانند اگزیستانسیالیسم، امپرسیونیسم و سورئالیسم مورد تأمل قرار داد که همین امر، بیشتر از دیگر نویسندگان معاصرش بر شیوه‌ی بیان و ارتقای سطح ادبی او تأثیر نهاد» (حسینی، ۱۳۸۹: ۲۹-۲۸) و سبب آشنایی با نهیلیسم شد.

۲-۴-۲- زمینه‌های سیاسی و اجتماعی:

در داستان‌های هدایت و تامر، نگرش تیره نسبت به زندگی و جامعه نمایان است. این نگرش که یادآور انعکاس افکار بزرگانی چون ادگار آلن پو، سارتر و کافکا است بر سرتاسر آثار این دو نویسنده سایه افکنده و تشکیل دهنده‌ی بن‌مایه‌ی اصلی داستان‌های آنهاست. صادق هدایت چهار سال قبل از صدور فرمان مشروطیت پای به عرصه‌ی هستی نهاد و در آغاز جوانی شاهد هرج و مرج کشور پس از جنگ جهانی اول و کودتای سیدضیاء و رضاخان شد. وی که در فضای نسبتاً باز سیاسی دوران مشروطه رشد یافته بود، پس از سفر به فرانسه و آشنایی با فضای سیاسی اجتماعی اروپای آن روزگار، شکاف عمیقی میان اوضاع استبداد زده‌ی ایران و وضعیت اروپا مشاهده کرد؛ از این رو، هرگز نتوانست نسبت به اوضاع کشور بی‌اعتنا باشد؛ لذا «همواره نه به عنوان یک عنصر سیاسی بلکه به

عنوان یک منتقد اجتماعی مخالفت خود را با رضاشاه بیان نمود» (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۳۳۴)؛ لیکن زمانی که از هرگونه امیدی نسبت به بهبود اوضاع ایران ناامید شد، تحت تأثیر روشنفکران سرخورده‌ی دوره‌ی رضاشاه قرار گرفت و به جای اتخاذ تدابیر فعالانه در برخورد با فقر و فلاکت مردم و محرومیت از حقوق طبیعی، اجتماعی و مدنی آنها و همچنین جهل و نادانی حاکم بر جامعه به آغوش نهیلیسم پناه برد. زکریا تامر نیز درد و رنجی را که جامعه‌ی عرب به ویژه سوریه پس از شکست ۱۹۶۷ به آن گرفتار شده را به تصویر کشیده است. داستان‌های او بیان‌گر مشکلات و دغدغه‌هاست چنان که در دمشق الحرائق با به کارگیری رمز به بررسی مشکلات اجتماعی و سیاسی سوریه می‌پردازد. در الرجل من دمشق، مشکلات اجتماعی و فرهنگی انسان معاصر را در زمینه‌ی مسائلی همچون عشق، کار، غرور، عزت نفس، آینده، خانواده و ... بیان می‌کند. در مجموعه‌ی داستانی ربیع فی الرماد که شامل یازده داستان کوتاه است نیز مسائلی مانند فقر و بیکاری، خرافات، تبعیض و فاصله‌ی طبقاتی را از زوایای گوناگون مورد کنکاش قرار داده و انتقادهای خود را نسبت به سلطه‌ی جابرانه‌ی حکومت‌های عربی و سنت‌های فاسد اجتماعی بیان می‌کند. باری مشاهده‌ی وارونگی ارزش‌ها از یک سو و بدبختی‌ها و ناکامی‌های مردم روزگار از سوی دیگر، ضمن آنکه موجب رهیافتی نقادانه نسبت به ظلم‌پذیری و تسلیم مردم جامعه‌ی عرب می‌شود سبب بروز نگرش منفی و نگاه غبارآلود در تامر و روی آوردن او به نهیلیسم می‌شود.

۲-۳-۳- زمینه‌های شخصی:

بسامد بدبینی و پوچ‌انگاری در آثار هدایت بیشتر از نوشته‌های زکریا تامر می‌باشد. شاید افسردگی هدایت را بتوان به عنوان عاملی فزاینده در این زمینه تلقی کرد که سبب شده‌اندیشه‌های نهیلیستی در او قوت گیرد و گفتمان غالب داستان‌هایش را بیش از تامر به خود اختصاص دهد. به هر حال، آنچه درباره‌ی هدایت و افسردگی او گفته شده، واقعیتی است انکارناپذیر. هدایت از کودکی فردی کم‌رو و خجالتی بود. به گفته‌ی برادش «در پنج شش سالگی خیلی زودتر از معمول و سنّ خودش، آرامش و سکوتی در او دیده می‌شد. شیطنتهای بچه‌گانه نداشت. غالباً در خودش فرومی‌رفت و از دیگر کودکان کناره می‌گرفت» (دستغیب، بی تا: ۱۳). شکست‌های متعدد در زمینه‌ی تحصیلات دانشگاهی، عشق و اشتغال، او را به نوعی از افسردگی دچار کرده بود. چنان که می‌گوید:

«شرح حال من هیچ نکته‌ی برجسته‌ای دربر ندارد. نه پیش‌آمد قابل توجهی در آن رخ داده، نه عنوانی داشته‌ام، نه دیپلم رسمی ...» (بهارلوئیان و اسماعیلی، ۱۳۷۹: ۲۵). نشانه‌های این افسردگی که از دوران جوانی در هدایت وجود داشت با افزایش سنّ و فشارهای ناشی از مسائل فکری، سیاسی و اجتماعی روبه‌فرونی نهاد تا این که سرانجام به خودکشی او منجر شد.

۳- نتیجه‌گیری

زکریا تامر و صادق هدایت که اوضاع اجتماعی جامعه‌ی خود را به شکل ملموسی تجربه کرده‌اند، داستان کوتاه را به عنوان راهی برای به تصویر کشیدن آلام اجتماعی برمی‌گزینند؛ لیکن طوفان خفقان و استبداد و استعمار، درخت امید به نجات را در وجود آنها می‌خشکاند و آشنایی با آثار فیلسوفان و متفکران غرب، یأس، بدبینی و پوچ انگاری را در آنها قوت می‌بخشد؛ لذا به جای اتخاذ تدابیر فعالانه و یافتن راه‌های برون رفت از مشکلات، انگیزه‌ی خود برای زندگی را از دست می‌دهند و با پاک کردن صورت مسئله در یک حرکت ناشیانه به آغوش نهیلیسم پناه می‌برند.

هر دو نویسنده در داستان‌های خود با خلق شخصیت‌ها و قهرمانانی انزواطلب که هم‌سو با احساسات خودشان می‌باشد، انسان سرخورده، سرگردان و ناامیدی را در فضای تیره نشان می‌دهند که گوشه‌گیر و مردم‌گریز است و برای التیام دردها و رسیدن به آرامش درون، با اتخاذ شیوه‌های نامتعارف، به شراب و افیون پناه می‌برد و خودکشی را بهترین راه برای نجات از فساد و تباهی می‌یابد. با این حال نفوذ نهیلیسم در اندیشه‌ی صادق هدایت بیش از زکریا تامر بوده است چنان که خودکشی را در مورد خودش به عنوان مهم‌ترین مؤلفه‌ی نهیلیسم به مرحله‌ی عمل درآورد.

منابع

- ۱- اردستانی رستمی، حمیدرضا. (۱۳۹۲). «بررسی افکار و باورهای گنوسی ابوالعلا معری و صادق هدایت»، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، دوره‌ی نهم، شماره‌ی ۳۱، صص ۲۳-۱۱.
- ۲- بهارلوئیان، شهرام و فتح‌الله اسماعیلی. (۱۳۷۹). **شناخت‌نامه‌ی صادق هدایت**، تهران: قطره.
- ۳- پروانه، علی و علی سلیمی و سارا حسنی. (۱۳۹۴). «بررسی تطبیقی رمانتیسم اجتماعی در داستان کوتاه گیله‌مرد اثر بزرگ علوی و التهر زکریا تامر»، کاوش‌نامه‌ی ادبیات تطبیقی (دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه رازی کرمانشاه)، سال پنجم، شماره‌ی ۱۹، صص ۴۶-۲۷.
- ۴- تامر، زکریا. (۱۹۸۷). **صهیل الجواد الابيض**، دمشق: منشورات مکتبه النوری.
- ۵- حسینی فاطمی، آذر و مصطفی مرادی مقدم و مرگان یحیی زاده. (۱۳۹۲). «گوتیک در ادبیات تطبیقی» (بررسی برخی از آثار صادق هدایت و ادگار آلن پو)، مطالعات زبان و ترجمه (دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی مشهد)، دوره‌ی ۴۶، شماره‌ی ۴، صص ۱۵۵-۱۳۵.
- ۶- حسینی، شمسی. (۱۳۸۹). بررسی اسلوب داستان‌نویسی در داستان‌های زکریا تامر (بررسی مورد پژوهانه: مجموعه‌ی داستان کوتاه دمشق الحرائق)، دانشگاه بیرجند،

- پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، به راهنمایی دکتر علی سلیمی.
- ۷- دستغیب، عبدالعلی. (بی‌تا). **نقد آثار صادق هدایت**، تهران: سپهر.
- ۸- رضی، احمد، مسعود بهرامی، ۱۳۸۵، «زمینه‌ها و عوامل نومیدی صادق هدایت»، فصلنامه‌ی پژوهش‌های ادبی، شماره‌ی ۱۱، صص ۹۳-۱۱۴
- ۹- زرشناس، شهریار، ۱۳۹۴، **درباره‌ی نهیلیسم و سیر تطوّر آن**، تهران: کانون اندیشه جوان.
- ۱۱- زمانیان، علی، ۱۳۸۵، «نهیلیسم از انکار تا واقعیت»، فصل‌نامه‌ی راه‌برد، شماره‌ی ۴، صص ۸۷-۱۱۴
- ۱۰- سلیمی، علی، مصیب قبادی، حسین عبادی، ۱۳۹۲، «تحلیل برخی داستان‌های مجموعه‌ی دمشق‌الحرائق زکریا تامر از منظر رئالیسم جادویی»، دو فصل‌نامه‌ی علمی پژوهشی نقد ادب معاصر عربی، سال سوم، پیاپی ۵، صص ۱۰۲-۸۱
- ۱۱- شایگان، داریوش. (۱۳۷۱). **آسیا در برابر غرب**، تهران: باغ آینه.
- ۱۲- شکروی، شادمان و افسانه‌ صحتی. (۱۳۸۶). «بررسی وجوه اشتراک و افتراق داستان‌های کوتاه آنتوان چخوف و صادق هدایت»، پژوهش‌نامه‌ی علوم انسانی، شماره‌ی ۵۴، صص ۳۳۰-۳۱۳.
- ۱۳- صادقی، رضا. (۱۳۹۱). **رئالیسم و نهیلیسم- نقدی بر مبانی معرفت شناختی ضد رئالیسم**، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی دینی.
- ۱۴- طهماسبی، فرهاد. (۱۳۸۸). «نگاهی موازی به زندگی و آثار صادق هدایت و سهراب سپهری»، دهخدا، شماره‌ی ۱، صص ۴۷-۱۱۱.
- ۱۵- عبدی، صلاح الدین و مریم مرادی. (۱۳۹۱). «بازتاب مصادیق فقر فرهنگی و سلطه‌ی سلطنت در پهنه‌ی داستان کوتاه صادق هدایت و زکریا تامر»، ادب عربی (دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران)، دوره‌ی ۴، شماره‌ی ۴، صص ۷۱-۸۹.
- ۱۶- غفوری، عفت. (۱۳۹۲). خوانش هرمنوتیکی نام داستان در آثار صادق هدایت و زکریا تامر، دانشگاه بیرجند، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، به راهنمایی دکتر ابراهیم محمدی.
- ۱۷- فرنرسل، ایو. (۱۳۸۷). **زندگی و آثار نیچه**، ترجمه‌ی فرشته کاشفی، تهران: آگاه.
- ۱۸- کرباسی‌زاده‌ی اصفهانی، علی و سید آزاده امامی. (۱۳۹۴). «نیست‌انگاری، خاستگاه، اقسام و پیامدهای آن از منظر نیچه»، مجله‌ی علمی پژوهشی متافیزیک، سال پنجاه و یکم، شماره‌ی ۲۰، صص ۹۳-۱۱۰.
- ۱۹- کیا، مژگان. (۱۳۷۹). **نهیلیسم و تأثیر آن بر نقاشی معاصر**، تهران: تندیس.
- ۲۰- گندم‌زاده، حبیب‌اله و مهرنوش کی فرخ. (۱۳۸۸). «مطالعه‌ی تطبیقی رؤیا

- در بوف کور اثر صادق هدایت و اورلیا اثر ژرار دونروال، «پژوهش زبان و ادبیات فارسی (نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی تبریز، دوره‌ی ۵۲، شماره‌ی ۲۱۳، صص ۶۸-۴۵).
- ۲۱- مشایخی، حمیدرضا و محمود دهنوی. (۱۳۹۰). «جلوه‌های نیهیلیسم در اشعار ایلیا ابوماضی»، فصلنامه‌ی لسان مبین، دوره‌ی ۲، شماره‌ی ۴، صص ۲۵۹-۲۳۳.
- ۲۲- محمدی، ابراهیم و عصمت غفوری حسن‌آباد و عبدالرحیم حقدادی. (۱۳۹۳). «تحلیل تطبیقی عنوان داستان در آثار صادق هدایت و زکریا تامر»، پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره‌ی ۱، شماره‌ی ۲، صص ۲۱۷-۱۹۱.
- ۲۳- نذری دوست، مسعود و مهدی بهنوش. (۱۳۸۹). «خودکشی در آثار صادق هدایت و گی‌دوموپسان»، مجله‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا، سال اول، شماره‌ی ۱، صص ۱۷۴-۱۵۹.
- ۲۴- نصر اصفهانی، محمدرضا و رضا فهیمی. (۱۳۹۰). «نگاهی به طنز اجتماعی در دو اثر از آنتوان چخوف و صادق هدایت»، جستارهای زبانی، دوره‌ی ۲، شماره‌ی ۳، صص ۱۰۷-۸۵.
- ۲۵- نیچه، فریدریش ویلهلم. (۱۳۸۲). **نیست‌انگاری اروپائی**، ترجمه‌ی محمدباقر هوشیار و اصغر تفنگساری، آبدان: پرستش.
- ۲۶- هدایت، صادق. (۱۳۵۱). **بوف کور**، تهران: سپهر.
- ۲۷- _____ . (۱۳۳۰). **حاجی آقا**، تهران: جاویدان.
- ۲۸- _____ (الف ۱۳۴۲). **زنده بگور**، تهران: امیر کبیر.
- ۲۹- _____ . (۱۳۳۱). **سایه روشن**، تهران: سینا.
- ۳۰- _____ . (۱۳۴۲). **ب، سگ ولگرد**، تهران: امیر کبیر.
- ۳۱- _____ . (۱۳۴۱). **سه قطره خون**، تهران: امیر کبیر.
- ۳۲- همایون کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۷۷). **هدایت از افسانه تا واقعیت**، تهران: طرح نو.